

# ایجاد اقتصادِ سالم

از میان بردن خود

مهاجرت صورت گرفت و باران محمد بتدریج وارد یثرب شدند. حضرت میان آنان و انصار پیمان برادری بست و هر يك از آنها در خانهٔ برادر و خواننده خویش فرود آمدند. گرچه مهاجران در مقام پند اکردن کاری برآمدند و به کسب یا مزد وری در مزارع یا بازار مشغول شدند ولی این وضع چندان خوشایند و قابل دوام نبود زیرا مردمی که در معرض مبارزه با قریبند به زندگی استوارتری نیازمندند، از حیث معیشت و امور زندگی باید سرپای خود بایستند. خود حضرت که کار نمیکرد و از هدیه و تعارف مهاجر و انصار بخور و نمیزی داشت چهار سقّی معیشت بود، بطوریکه احياناً سر بی شام بر زمین میگذاشت و گاهی با خوردن چند خرماست جوع میکرد. با چنین وضعی چاره چیست؟

راه وصول به این مقصد مهم و اساسی که جامعه کوچک مسلمان سر

پای خود بایستند و همیشه استواری داشته باشند کدام است؟

## سرّیة النخله

از دور باز میان قبایل عرب این عادت متداول بود که برای رسیدن به مال و دولت به قبیله ضعیف و هجوم کنند و مال و خواست آنها را بچنگ آورند. برای مسلمین یارب در آن زمان جز این راه راه دیگری وجود نداشت.

از اینجا غزوه های اسلامی آغاز شد. غزوه یعنی حمله ناگهانی به کاروان یا قبیله دیگر و تصاحب اموال و زنان آنها ( ساده ترین شکل تنازع بقا در شبه جزیره عربستان ).

به حضرت خبر رسید که کاروانی از قریش به سرپرستی عمرو بن خضرمی از شام بسوی مکه می رود و اتمعه فراوانی دارد. عبد الله بن جحش را به سر کردگی عده ای مهاجر مأمور هجوم به آن کاروان کرد. در جایی نزد یک طعام ( نخله ) کمین کردند و همینکه کاروان بدانجا رسید بر آن هجوم کردند سرپرست قافله را کشتند و دو نفر دیگر را اسیر کردند و با تمام اموال و همسایر مدینه شدند و این غزوه بنام ( سرّیة النخله ) در تاریخ اسلام ثبت شد.

این نخستین غزوه اسلامی هیاهونی برانگیخت و مشکل بزرگی پدید آورد بر حسب سنت دوران جاهلیت در چهار ماه رجب ، ذی قعدة ، ذی حجه و محرم جنگ حرام بود. هجوم به کاروان چون روز اول رجب صورت گرفته بود فریاد خشم و اعتراض قریش را از این خرق حرمت مساء حرام بلند کرد. طبیعاً این اعتراض در افکار عمومی و ساده سایر قبایل انعکاس نا مطلوبی داشت و از همین جریان يك نوع نا را حق در خود حضرت محمد نیز پیدا شد و از اینرو نسبت به عبد الله و عهد ستانش روی خوش نشان نداد و غمی دانست در این مورد چه روشی پیش گیرد.

عبد الله مدعی بود که هجوم روز آخر جمادی الثانی صورت گرفته است و خود این موضوع راه حلی برای رفع مشکل بود علاوه بر این موضوع غنایم هر پیش بود و این غنایم سر رسامانی به زندگی یاران محمد میداد و تمیایست به اعتراض واهی قریش آنرا از دست داد.

هیچ بعد نیت که بعضی از اصحاب به وی یاد آورد شده باشند که کاریت گذشته و هر گونه عقب نشینی اعتراضی است به تقصیر و ادعایی است به حقانیت مخالفان و علاوه بر همه اینها آن غنایم سر و صورتی به حال مهاجران خواهد داد .

راه حل قاطع تر و اساسی تری که این مشکل را از بین برد نزول آیه ۲۱۷ سوره بقره بود :

« یَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْقِتَّةَ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ بِقَاتِلِكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ أَوْ اسْتَطَاعُوا »  
 یعنی به تو اعتراض می کنند که آیا در شهر حرام جنگ و خونریزی جایز است ؟ به آنها بگو آری جنگ در ماه حرام نارو است ولی نه جنگ در راه خدا ؟ نارواتر از آن کفر و بیرون کردن مردم از مکه و منع مسلمانان از زیارت کعبه است . فتنه ای که در مکه برانگیختند از آدمکشها بدتر است . . . »

پس از سر تبه التخله هجوم به قافله های قریش و طایفه های مخالف بگانه وسیله تأمین اوضاع مالی مسلمین شد سر تبه التخله آغاز غزوه های دیگر بست که اوضاع مالی و سیاسی حضرت محمد و یارانش را بهبود می بخشد و آنها را بسوی قدرت و استیلاء بر شبه جزیره عربستان و همون میشود .

اما حادثه ای که مستقیماً سبب تقویت بنیه مالی و ازباده شدن مسلمانان گردید دست انداختن بر اموال یهودیان یثرب بود.

### تصفیه یهودان یثرب

در یثرب سه قبیله یهود بنام بنی قینقاع، بنی النضیر، و بنی قریظه زندگی میکردند که بواسطه اشتغال به امر زراعت و تجارت و داد و ستد در رفاه و تنعم بودند همچنین بواسطه تربیت دینی و سواد خواندن و نوشتن در سطحی برتر از دو قبیله دیگر اوس و خزرج قرار داشتند. بسیاری از افراد این دو قبیله از خدمت یهودیان بعنوان مزدوری در مزارع یا مباشرت کارهای تجارتهای آنان امرار معاش میکردند و از این حیث نسبت به آن سه قبیله رشک و احساس زبونی و حقارت داشتند و چنانکه اشاره شد علت اساسی روی آوردن اوس و خزرج به عهد و پیمان عقبه رهائی از همین عقده حقارت و تسلط بر یهودان بود. اما حضرت محمد در ابتدا ای ورود به مدینه در رفتار خود با آنها تدبیری بکار بست و با کیاست و مآل اندیشانه تنها تمرض آنها که هم قوی بودند و هم متمکن نشد بلکه بکنوع پیمان عدم تمرض و احیاناً همکاری با آنها منعقد کرد (عهد موادعه) که بموجب آن مقرّر شد هر کس بدین خود باشد ولی در مقابل سبزه جوئی قریش یا هجوم طایفه ای به مدینه مسلمین و یهود مشترکاً از یثرب دفاع کنند و هر دو طرف، جنگ با قبایل متخاصم را به خرج خود انجام دهند.

علاوه بر این یک وجه مشترکی نیز میان مسلمانان و یهود بود؛ هر دو از شرک و بت پرستی متنفر بودند و هر دو بسوی یک قبله نماز میگزاردند.

تا هنگامی که مسلمانان ضعیف بودند حادثه ای روی نداد. فقط

یکسال و نیم پس از هجرت ، حضرت محمد قبله را تغییر داد  
و آنرا از مسجد الاقصی به کعبه برگردانید که خود این قضیه باعث  
اعتراض مسودیان گردید و آیه ۱۷۷ سوره بقره در جواب آنان  
نازل شد :

ليس البر ان تولتو وجوهكم قبل المشرق و المغرب ولكن البتر من آمن  
بالله و اليوم الآخر . . .

برای یهود یان این قضیه زنگ خطر بشارت میرفت و غزوه های  
ستوایی کوچک و هجوم به قافله های تجارتي مکیان که منتهی به جنگ  
بدر و پروزی یاران محمد شد بر نگرانی آنها افزود . اکنون آنها بجای  
اوس و خزرج بی روی مایه ای که در گذشته غالباً به استخدام خود در  
میآوردند مواجه با اوس و خزرجی شده اند که زیر لواء محمد در آمده  
و بدین ترتیب صف محکم و مصممی بنام اسلام در برابر آنان پدید  
آمده است

از این رو بعضی از سران یهود چون کعب بن الاشرف به مکه رفتند  
و با قریشیان شکست خورده در جنگ بدر هم ردی نشان دادند و آنرا  
به جنگ با محمد و با رانش تشویق میکردند .

آیه ۵۷ سوره نساء اشاره باین موضوع است :

۱. الم تر الى الذين اوتوا نصيباً من الكتاب يؤمنون بالجبث و الطافات  
و يقولون الذين كفروا هؤلاء اهدى من الذين آمنوا سبيلاً = آنهايي که خود را  
اهل کتاب میدانند به نشان روی آورده و به کافران میگویند ایشان بیش  
از مسلمانان در راه راست هستند ، نکوهش صریحی است به مردمانی  
که خود را اهل کتاب میدانند و کتاب آنها مخالف شرک و بت پرستی

است و اینک با مشرکان د مساز شده و آنان را از یارات محمد که خدا پرستند بهتر و برتر میدانند .

در این ضمن حادثه ای کوچک و بی اهمیت در بازار مدینه روی داد که منتهی به جنگ با بنی قینقاع و محاصره کوی آنان گردید ؛ قضیه از این قرار بود که زنی از انصار نزد زرگری یهودی از بنی قینقاع رفته بود . زرگر یهودی با وی معازله آغاز کرد و زن مسلمان در مقام استنکاف بر آمد . مرد یهودی برای اهانت و تحقیر وی آهسته پست جامه وی را با خاری به بالای جامه اش بست بطوریکه هنگام بر خاستن پائین افتد . زن غایب شد و مردم را به خنده انداخت . زن مسلمان از این کار نا شایسته بخشم آمد و فریادش مسلمانان را به حمایت او برانگیخت .

مرد مسلمان زرگر یهودی را کشت . یهود یان با حمایت همکیش خود بر خاسته مردم مسلمان را کشتند . غوغائی بر خاست و مسلمانان شکایت به نزد پیامبر بردند و به دستور وی به کوی بنی قینقاع هجوم بردند و آنرا محاصره کردند و راه آذوقه را بر آنها بستند تا عاقبت پس از ۱۵ روز بنی قینقاع تسلیم شدند به این شرط که از حیث جان در امان باشند ولی از بئرب کوچ کنند و جز ااث و اشیاء متقول خود آنهام بقدری که چهار پایان آنها توان حمل آنرا داشته باشند همه دارائی خود را بر جای گذارند تا میان مهاجران بی خانه و فاقد لوازم زندگی توزیع شود .

این حادثه ، بقیه مالی مهاجران را تقویت کرد و هراسی در دل یهود یان انداخت و اندکی بعد باز در نتیجه حادثه ای دیگر لوبت به بنی النضیر رسید و باعث آن این بود که حضرت با عده ای از یاران خود به محله بنی النضیر رفت تا اختلاف مربوط به دینه کشته ای را تصفیه کند . یهود یان

که از کشته شدن یکی از رؤساء خود کعب بن اشرف به دستور حضرت رسول در خشم بودند در مقام طغیان بر آمدند و آشنگ خود حضرت کردند. حضرت محمد امر به قتال داد و مسلمانان، کوی بنی النضیر را محاصره کرده راه آمد و شد و آذوقه را بر آنان بستند.

بنی النضیر مجهز تر از بنی فینقاع بودند و شاید از سر نوشت آفات عبرت گرفته، خویش را آماده تر ساخته بودند.

از این دو مردانه مقاومت کردند و محاصره طولانی شد به حدی که پیشمره رسید مسلمانان مطابق طبع و باید اروپا استوار قومی از محاصره آنان خسته شوند و به خانه برگردند، از اینرو دستور داد تا مختلفان بنی النضیر را آتش زنند.

نعل چون شتر و گوسفند قوت اساسی و منبع ارتزاق اعراب است همین دلیل فریاد اعتراض بنی النضیر بلند شد و بر محمد بانگ زدند: «قرکه خود را مردی مصلح میدانی و مردم را از ویرانی و قباہی و فساد منع میکنی چرا دست بدینکار غیر انسانی میزنی و موجود های نیکبخش را از بین میبری...؟»

اما محمد دست از آن کار نکشید و در جواب آنها آیه های ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰

«ولو لا ان كتب الله عليهم الجلاء لعذبهم في الدنيا ولهم في الآخرة عذاب النار ذلك بانهم شاقوا الله ورسوله ومن يشاق الله فأن الله شديد العقاب. ما فطمتم من لينة أو تركتموها فائمة على أسوأها فبأذن الله وليخزي الفاسقين»  
اگر بر آنها ترك ديار نوشته نشده بود در این جهان دچار عذاب میشدند

و در آن جهان هم در آتشند . اگر شما نخلی را قطع کنید با آنرا سر پای نگاه دارید خداوند شما را محیّر میکند ولی قطع آن برای مجازات فاسقین است .

یعنی برای رسیدن به مقصود هر وسیله ای مجاز و مشروع است .

این روش یعنی دست زدن به هر کاری در راه رسیدن به مقصود هر چند غیر انسانی باشد در طوایف عرب امری متداول و رایج بود چنانکه در جنگ با بنی قلیف و محاصره طائف همین وسیله بکار رفت و پیغمبر امر کرده که کستان آنها را آتش زنند .

پس خیلی تعجب آور نبوده اگر در سال ۶۱ هجری هم لشکریان کوفه آب را بر نواده خود او و حتی بر زنان و اطفال وی بستند تا حسین بن علی را به تسلیم مجبور کنند .

باری پس از بیست روز بنی قلیف تسلیم شدند و بواسطه شقاوت بعضی از سران خزرج بنا شد سالم از مدینه بیرون روند و تمام دارائی خود را بر جای گذارند تا میان یاران پیغمبر توزیع شود .

تنها قبیله منبهری که از یهود در یثرب مانده بود بنی قریظه بود که پس از واقعه خندق کار آنها نیز ساخته شد . بدین دستاویز که بنا بود آنها از داخل به یاری قریشیان که مدینه را محاصره کرده بودند بشتابند ولی حضرت محمد با تدبیری میان آنها نفاق انداخت و در نتیجه به یاری ابو سفیان نرفتند معذک پس از اینکه ابو سفیان از فتح مدینه مأیوس شد و حصار را ترک کرد . مسلمانان نخستین کاری که کرده اند حمله به کوی بنی قریظه و محاصره آن بود . محاصره بیست و پنج روز طول کشید .



در دست تهیه

در دست تهیه

در دست تهیه

تجارتی قویش، هم برای ضربت وارد کردن، هم برای کسب خنایم و هم برای ایجاد رعب و از دیار شوکت مسلمین لازم می آید .

در این دوره حکومت است مکه غالب شرایع اسلام نازل شده است و نظامات مالی و مدنی و سیاسی برقرار گردیده است .

در مکه احکام و شرایعی وضع نشده است بحدیکه ( گولد زهر ) میگوید :

« آیات مکی مشعر بر آوردن دین جدیدی نیست، آیات مکی قرآن پیشتر در رعیب به زهد، ستایش خداوند یکتا بصورت غماز، نیکی کردن به دیگران و اجتناب از اسراف در اکل و شرب است . »

در مکه فقط پنج اصل مقرر شده بود :

۱ - توحید و اقرار به رسالت .

۲ - غماز .

۳ - زکات و پی به شکل انفاق اختیاری .

۴ - روزه آنها به روش یهود .

۵ - حج یعنی زیارت معبد قومی عرب .

سیوطی معتقد است که در مکه ( حدّ ) یعنی مجازات شرعی وجود نداشت بدین دلیل مسلم که هنوز احکامی صادر نشده بود .

جمبري میگوید : هر سوره ای که در آن فریضه ای هست حتماً از سوره های مدنی است .

عایشه میگوید : در قرآن مکی فقط سخن از پشت و دوزخ است ، حلال و حرام پس از غو اسلام پدید آمد .

اما در مدینه امر چنین نیست تمام احکام و فرایض در ده ساله اخیر صادر و مقرر گردید و اسلام نه تنها به شکل شریعتی نو در آمد بلکه مقدمات تشکیل یک دولت عربی فراهم شد . نخستین اقدام بر گرداندن قبله از مسجد الاقصی به کعبه بود .

این تدبیر هم خرج سلطانان را از یهود جدا کرده و عهدۀ خطارتی را که اعراب مدینه در خود داشتند زایل کرد و هم نوعی حیت قومی را در اعراب برانگیخت چه همه قبایل به کعبه احترام داشتند . کعبه علاوه بر اینکه مرکز اصنام و ستایشگاه بود خانۀ ابراهیم و اسماعیل بود که اعراب خود را از نسل آنان می دانستند .

به همین کیفیت شارع اسلام تبعیت از یهود را در امر روزه ترک کرده و روزه معمول آنها را که در دم محرم الحرام می گرفت نخست به ایام معدوده مبدل کرد و سپس تمام ماه رمضان را بدان اختصاص داد .

احکام راجع به طلاق و نکاح ، حدود تعیین محرم ، ارث ، حیض ، تعدد زوجات ، حد زنا و سرقت ، قصاص و دیه و سایر احکام جزائی و مدنی و همچنین نجاسات و محرمات و ختنه .. که غالباً یا مقتبس از شرایع یهود یا عادات زمان جاهلی است با تعدیلات و تغییراتی تمام اینها در مدینه مقرر گردید .

احکام مدنی و امور شخصی هر چند از دیانت یهود و عادات دوره جاهلیت رنگ پذیرفته باشد برای نظم اجتماع و مرتب ساختن معاملات غیر قابل انکار است و مانند تمام عناصر تمدن ملل از یکدیگر رنگ می پذیرند .

عبادات در تمام ابدان مست و مستلزم نوعی تهذیب تنظیم ششون طرز

یا کیفیت آن چندان اهمیت ندارد. اما انسان متفکر نمیتواند از فلسفهٔ حیح و انجام اعمالی که در آنها سود و موجب عقلانی دیده نمیشود سر در آورد.

عزم حضرت محمد در سال هشتم هجری به زیارت کعبه تا حدی مانند مها بنظر میرسد. آیا واقعا فکر نمیکرد کعبه خانهٔ خداست یا اینکه برای ارضاء خاطر یا ران خود که زیارت کعبه برای آنها عادتی کهنه و اجدادی بود دست به این کار زد؟ آیا خود این تصمیم ناگهانی که مواجبه با مخالفت قریش و مخالفت از ورود مسلمین به مکه شد و صلح شکست مانند حد بیبه را پدید آورد، يك نوع صحنه سازی و تدبیر سیاسی نبود که کثرت عده و شوکت مسلمین را بر خ قریش بکشد و باعث تقابل ضعیف و ساکنان متوسط و غیر متمصب مکیان به دین جدید گردد؟

کسی که دینی تازه و شریعتی جدید آورده و پشت پا به همه معتقدات و خرافات قوم خود زده است چگونه اغلب همان عادات قدیم را بصورت دیگری احیا میکند؟

آیا حضرت محمد خدا پرست و شارع اسلام که فقط ستایش پروردگار یکتارا هدف اساسی خود قرار داده است و بر قوم خود فریاد میزند: و قولوا لا اله الا الله تفلحوا، و اساس تقرب را بر فضیلت و تقوی نهاده و صریحا میگوید: «ان اکرمکم عند الله التقا» در تحت تأثیر حیت قومی و تعصب نژادی در آمده و میخواهد ستایش خانهٔ اسماعیل را شعار قومیت قرار دهد؟

در هر صورت این امر بدرجه ای شگفت انگیز و به حدی با مبانی شریعت اسلامی منافی بود که بسیاری از مسلمانان در سعی بین صفا و مروه که عادت بت پرستان عرب بوده اکراه داشتند و حفظ این عادت به زور آیهٔ قرآن بر آنها قبولانده شده است.

در دست تهیه

لبنه این توجیهی است و معلوم نیست تا چه حد با واقع و نفس الامر منطبق میشود ولی در هر حال برای مناسک حج یعنی اعمالی که بت پرستان دوران جاهلیت انجام میدادند توجیه عقل پسند بجای خود بلکه شرع پسند نیز نمیتوان یافت ، از اینرو شاعر بزرگ عرب و فیلسوف روشنفکر جهانی ابوالمعلا عمری گوید :

وقوم اتوا من اقصی البلاد      لرمی الجسار ولثم الحجر  
فوا عجباً من مقالاتهم      ایمنی عن الحق کل البشر

حرمت خمر و قمار که از شرایع خاص اسلامی است و در مدینه صادر شده است بخوبی میتوان تصور کرد که مقتضیات اجتماعی باعث صدور آنها شده باشد؛ در مدینه زکات از صورت امر خیر و انفاق اختیاری به شکل جالبی در آمد تا جوا بگویی هزینه دولت تازه بنیاد باشد .

اما قانونی که در هیچیک از شرایع آسمانی و بشری نظیر آنرا نمی توان یافت حکم جهاد است که نخست بصورت اجازه است ؛ « اذن للؤمنین القتال » و پس از آن بشکل صیغه های گوناگون امر و شدت عمل در سوره های مدنی مانند بقره ، انفال ، توبه و غیره آمده است .

قابل توجه و عبرت آنکه در سوره های مکی نامی از جهاد و قتال مشرکین نیست ولی در سوره های مدنی بقدری آیات قتال و جهاد فراوانست که تصور میشود در باره هیچ امری وحسبکی اینقدر تا کید صورت نگرفت باشد . و این مطلب دو امر را میسراند: یکی بصیرت حضرت محمد بر روحیه اعراب و راه اسلایه بر آنها و توجه به این اصل که جز با شمشیر نمیتوان یک دولت اسلامی بوجود آورد و در نتیجه یک واحد اجتماعی تشکیل داد زیرا خود این اصل منازح از عادات و فطرت قوم عرب است و دوم پایمال شدن حق آزادی فکر و عقیده ؛ یعنی شریف ترین حق انسانی که صدای



اعتراف بسیاری از متفکران را بلند کرده است و به آسانی نمیتوان آنرا توجیه کرد .

آیا بزور شمشیر مردم را به قبول عقیده دینی مجبور میکنند کاری پسندیده و با مبادی فاضله عدل و انسانیت سازگار است ؟

بدیهی است در جامعه های گوناگون بشری در هر زمان و در هر مکان که بیش ستم و تبعیض موجود است و بی از نظر اهل فکر هیچ ستمی تاریکتر ناممقولتر و نا مردمی تر از این نیست که شاهی با عیبت حاکم ای برای مردم حق آزادی فکر و عقیده قائل نباشند پادشاه با فرمانروا و با حکومتی میتواند مخالف خود را از بین ببرد، این صورتی است از تنازع بقا هر چند مخالف اصول انسانی باشد اما مجبور ساختن مردم می که چون او فکر کنند و مطابق ذوق و مشرب او رأی داشته باشند قابل چشم پوشی و توجیه نیست . معذک در طول تاریخ و در تمام ملل جهان این اجتناف به حق مردم روی داده است و این بی احترامی به شخصیت انسان رایج بوده است . حتی عامه مردم نیز چنینند یعنی همان استبداد همان خود کلامی و خود رأی طاعیان و مستبدان را بکار بسته و تاب شنیدن فکر و عقیده مخالف معتقدات خود را ندارند و خود این امر صفحه های تاریک و سیاهی را در سرگذشت انسان کشوده است .

آدمیان را کشته اند سوزانده اند به زند انهای تاریک انداخته اند دست و پایشان را قطع کرده اند به دار آویخته اند و کشتار دسته جمعی مرتکب شده اند نمونه های با رزی که در عصر خود ما و قرن بیستم روی داده است و قایح خونین کشور های نازی و فاشیست و کمونیست است .

پس بی احترامی به آزادی فکر و عقیده در همه جهان و میان همه اقوام صورت گرفته است و بی مطلب قابل ملاحظه این است که آیا همین این

روش از طرف کسی که پرچم هدایت را بر دوش گرفته است و در جانی  
می فرماید :

« لا اسكراه في الدين » و در جای دیگر به کافران میگوید : « لکم  
دينکم ولي دين » و هم چنین میفرماید : « لیسئلک من ملک عن بیئته ویجسی عن  
سعی عن بیئته » و از جانب خداوند « رحمة للعالمین » لقب گرفته و مصداق  
« انک لعلی خلق عظیم » شده است سزاوار و رواست؟ آنچه مردی که در  
مکه با صدای گرم و پر از ایمان خود سوره بلد را بر ابرو الاشد<sup>(۱)</sup>  
فرو میخواند :

« لقد خلقنا الانسان في کبد ایحسب ان لن یقدر علیہ احد یقول اهلکت  
ما لا لیداء ایحسب ان لم یره احد الم نجعل له عینین ولساناً وشفقتین وهدیناه  
للتجدین فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما للعقبة فک رقبة او اطعام فی يوم ذی  
مصنبة یلیماً ذا مغربة او مسکیناً ذا مغربة ثم کان من الذین آمنوا وتواصوا  
بالصبر وتواصوا بالرحمة اولئک اصحاب الجنة » .

دریغ که وجه این آیات خوش آهنگی که فیروزی خطابی محمد را نشان  
میدهد دشوار است . « راجع به مرد زور مند و پولداری که زور و پول  
خود را بر تر از محمد و اسلام و روحانیت او میداند میگوید . . رنج و مشقت  
ملازم وجود آدمی است . آیا او ( آدمی ) می پندارد که هیچکس بر  
او توانائی ندارد ؟ میگوید من حال بسیار تلف کردم . آیا می پندارد کسی

(۱) میگویند ابرو الاشد تانور و زورمند و مال دار بود . در بلا او عساکر بر فرشی می  
ایستاد و مبالغه سنگینی جایزه معین میکرد برای کسی که فرش را از زیر پای او بکشد .  
جوانان هجوم می آوردند و فرش را از هر سو می کشیدند لا بهره میشد و او از جایش  
نماند نمی خورد .

بدان آگه نیست ؟ آیا به او در چشم بینا عطا نکرده ایم و او را زبان و دلب نبخشیدیم ؟ و راه خیر و شر را به او ننمودیم ؟ او نمیداند دشواری چیست و راه رهائی از آن چیست ، رهائی از دشواری و کار خوب ، آزاد کردن بنده است در راه خدا و به یاری مستمندان شتافتن ، گرد از چهره بتیمی زد و دن و صلوة رحم بجای آوردن است باشد بدین روش بخدا ایمان آورند و بکند یگر را به اهمیت صبر و مهر بانی با خلق سفارش کنند که آنها شایسته رستگاری و سعادتند .

مردی که در مکه با چنین لحن گیرا و سرشار از رأفت و روحانیت سخن میگفت در مدینه بتدریج تغییر روش میدهد و میفرماید :

« کتب علیکم للقتال .. = جهاد بر شما واجب میشود ( بقره آیه ۱۹۱ ) .

« وقاتلوا الذین لا یؤمنون .. = با غیر مؤمنان مبارزه کنید ( توبه آیه ۳۹ ) .

« و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه = جز اسلام دینی پذیرفته نیست » ( سوره آل عمران آیه ۸۵ ) .

« فاذا لقیم الذین کفروا فحزب الرقاب حتی اذا انضختهم فشدوا الرقاب = کفار را هر کجا یافتید گردن بزنید تا زمین از خونشان رنگین شود . اسپران را محکم ببندید که قادر به فرار نباشند » ( سوره محمد آیه ۴ ) .

د ها آیه از این قبیل شدید و فقط در مدینه نازل شده است . حتی در مکه هنوز خواص آهن مسلولم نبوده و در مدینه است که خداوند می فرماید .

« انا انزلنا الحدید فیہ بأس شدید و منافع للناس ولیمعلم ان من ینصره ورسد بالغیب = آهن را فرستادم برای رساندن که برای مردم سود مند نیز تواند بود تا خداوند بداند چه کسانی او و پیامبرش را یاری می کنند » ( سوره حدید آیه ۲۵ ) .

گونی در مکه یا آهن نبود یا خداوند علی و حکیم ، خداوندی که  
« لا یغلبه شأن عن شأن » توجه به این امر نداشته تا بتواند دشمن خود  
و رسولش را باز شناسد ، از اینرو در آنجا ( مکه ) به پیغمبر دستور  
می دهد :

« ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن »  
ان ربك هو اعلم بن ضل عن سبيله وهو اعلم بالهدى من آتوا ( مشركان )  
با حكمت و پند هاي نيكو براه خدا بخوان با ملاطفت و خرد مندي با آنها  
بحث و جدل كن ، خداوند خود دانا و راست كه چه اشخاصي گمراهند  
و چه اشخاصي راه راست در پيش گرفته اند ، ( سورة نحل آية ۱۲۵ ) .

بدین ترتیب اسلام رفته رفته از صورت دعوتی صرفاً روحانی به  
دستگاهی مبدل شد رزجو و منتقم که نشو و نمای آن بر حمله های ناگهانی  
کسب غنای و امور مالی آن بر زکات استوار گردید .

بسیاری از حوادث ده ساله هجرت از قبیل کشتن اسیران با قتل های  
سیاسی که به امر حضرت محمد صورت گرفت و اذقان خارجی را به  
اعتراض کشانیده است بمنظور استوار ساختن و محکم بنیانی دولت دینی  
بوده است . پس از جنگ بدر اسیرانی بدست مسلمانان افتاد و پیغمبر مردد  
بود با آنها چه کند آیا از آنها فدیة گرفته آزاد شان کند تا از این راه پولی  
به جیب مجاهدان برسد یا چون برده نگاهداریشان کند یا به زند انشان  
افکند ؟

عمر که با دینی واقع بین و فکری مآل اندیش و با قوت سجایا و حدت  
بصیرت به اوضاع می نگریست و میتوان او را از بنیان گذاران اسلام  
و دولت اسلامی نامید معتقد به کشتن آنها بود زیرا فدیة گرفتن و آزاد  
کردن آنها را خلاف مصلحت میدانست و معتقد بود در آن صورت به

مخالفان می پیوندند و با کینه بیشتری به جنگ بر می خیزند ؛ اما نگاهمداری آنها چه به شکل برده و چه به شکل زندانی مستلزم خرج است و پیوسته متضمن خطر فرار و ملحق شدن آنها به دسته مخالف است . در صورتیکه با کشتن آنان رعی در قیابسل افتاده و شوکت اسلام افزوده میشود ، به همین مناسبت آیه ۶۷ انفال نازل گردید .

« ما کان لنی ان یکون له اسری حتی یشغنی فی الارض یریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة » پیغمبر را نرسیده است که اسیران را با گرفتن فدیسه آزاد کند . خون نا با کان ریخته شود . شما ( صاحبان اسیران ) استفاده ازوجه فدیسه آنها را می خواهید و خداوند سرای آخرت را برای شما .

کشتن دو اسیر ،

از جمله اسیران بدر عقبه بن ابی صیط و نصر بن حارث بودند . از مشاهده این دون پیغمبر بیاد مخالفت و شرارت آنها در مکه افتاده امر کرد گردن آن دو را بزنند ، نصر اسیر مقداد بود و مقداد طمع به فدیسه داشت ، از اینرو به پیغمبر گفت : این اسیر من است یعنی حق من است و جزء غنایم . پیغمبر گفت مگر فراموش کرده ای که این پلید در باره قرآن گفته است : « قد سمعنا ولو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین » ما قرآن را شنیدیم اگر بخواهیم نظیر آنرا خواهیم گفت ، اینها جز افسانه های کهنه چیزی نیست ( سوره انفال آیه ۳۶ ) . به سابقه این جمله نا چیزخون او هدر و محکوم به مرگ میشود .

مقداد دم در کشید و نصر بن حارث را گردن زدند . در منزل بعدی عقبه را احضار و عاصم بن ثابت را امر به کشتن وی کرد عقبه از وحشت فریاد زد : پس بچه های چه میشوند ؟ فرمود : « النار » .

در فتح مکه دستور عفو عمومی صادر شد ولی پیغمبر خندق را مستثنی کرد و امر فرمود آنها را هر کجا یافتند بکشند ، هر چند به پرده های کعبه پناه برده باشند؛ صفوان بن امیه ، عبدالله بن خطل ، عقیس بن صباب ، حکرمه پسر ابو جهل ، حویرث بن نفیلد بن وهب و ششمی عبدالله بن سعد بن ابی سرح نام داشت که مدتی در مدینه از نرسند گران برمی بود ولی گلمی آخر آیات را با اجازه پیغمبر تغییر میداد مثلا پیغمبر گفته بود (واظعزرج حکیم) او میگفت چه طور است بگذا رجم (واضعلم حکیم) پیغمبر می گفت خانمی ندارد . پس از تکرار چند تفسیر از این قبیل از اسلام بر گشت به این دلیل که چگونه ممکن است وحی الهی با القاء من تفسیر کند و از مدینه بسوی قریش رفته مرقد شد . این مرد را عو جاریه بود بنام فرقنا و قریبه که تصنیف هائی در هجو پیغمبر زمزمه میکردند . هر دو کشته شدند همچنین دو زن دیگری بنام هند بنت عتبّه ، و ساره مولاة عمرو بن هانم ( از بنی عبد المطلب ) که در ایام اقامت پیغمبر در مکه زیرا بسی آزار داده بود بقتل رسیدند :

عبد الله بن سعد بن ابی السرح که برا در رضایی همان بود ، به وی پناهنده شد ؛ همان چند روزی او را عقیس کرد تا جوش و خروشها تسکین یافت آنگاه او را نزد پیغمبر آورده و استدعای عفو او را کرد . پیغمبر پس از مدتی سکوت فرمود : ( نعم ) یعنی با اکراه شفاعت همان را پذیرفت . عبدالله مجدداً اسلام آورد و سپس با همان از حضر پیغمبر بیرون شدند .

پس از رفتن آنها علت سکوت طولانی را از حضرت پرسیدند . فرمود : اسلام او اجباری و از ترس بود و من از قبول آن اکراه داشتم و منتظر بودم یکی از شما ها هر خیزد و گردن او را بزند ( زیرا قبلا او را مهدور

اندم فرموده و گفته بود هر کسبایا یافتید بکشید هر چند به پورده کب  
آورفته باشد ) .

یکی از ائصار گفت چرا با چشم اشاره ای فرمودی ؟ حضرت  
فرمودند : پیغمبر خدا نمی تواند چشمان خیانتکار داشته باشد (یعنی ظاهراً  
سکوت کند اما با چشم امر به کشتن دهد ) .

همین شخص در خلافت عثمان سر دار سپاهی شد که مأمور فتح شمال  
آفریقا بودند و در این مأموریت شایسته و سزاولو از کار بیرون آمد و از  
همین رو عثمان عمرو بن العاص را از حکومت مصر عزل کرد و او یحیی  
والی مصر شد .

### قتل های سیاسی :

کعب بن الاشراف از یهودان بنی النضیر بود که پس از جنگ بدر از  
بسط نفوذ و قدرت پیغمبر نگران شده به مکه رفت و با قریش عهدی  
و به جنگ لغویشان میکرد پس از برگشتن به مدینه به شیوه خود  
با زبان مسلمانان به مغالله پرداخت . پیغمبر این مطلب را بدان مکرده  
فرمود : من لی این الاشراف ، کیست که کار این پلید را بسازد ؟ عهد بن  
مسلمه بر خلافت گفت من کار او را میسازم . حضرت فرمود اگر میتوانی  
بساز . پنج نفر از قبیلہ اوس را برای همراه کرد که یکی از آنها ابو قحافه  
و او در رضای کعب بود تا بدین حیل کعب بد گمان نشده از خانه بیرون  
آید . سپس آنها را با خارج شهر متابعت کرده گفت بروید بنام خداوند .  
خدا پر شما باشد .

دستا پنج نفری شبانه بر او افتاد تا به خیبر رسید . طبیعی است کعب  
به واسطه ابو قحافه بد گمان نشود از خانه بیرون آمد و با دوستان هر چه زبان  
گرم گفتگو شد تا از حصار خیبر دور شدند ، آنگاه پنج نفر سرش

ریخته کارش را ساختند . وقتی به مدینه رسیدند ، پیغمبر هنوز بیدار و منتظر خبر خوش بود .

سلام بن ابی الحقیق ، از دوستان قبیله اوس بود ، خزرجیان از پیغمبر اجازه خواستند تا سلام بن ابی الحقیق را که یکی از سر شناسان یهود و هم پیمان با طایفه اوس بود بکشند . پیغمبر اجازه داد و عبدالله بن عتیک را به دهبری آنها برگاشت . آنان نیز مأموریت خود را به نحو خواه انجام دادند و سلام بن ابی الحقیق را کشتند و هنگامیکه برگشتند و به پیغمبر خبر دادند از خوشحالی فریاد زد و الله اکبر ،

پس از کشتن کعب و سلام عبدالله بن رواحه مأمور کشتن یسر بن یزید شد زیرا او در بنی خطلان مردم را به جنگ با محدثون میکرد . خالد بن سفیان هذلی در نخله مردم را بر ضد محمد بر می انگیزت امر فرمود عبدالله بن انیس کار او را بسازد و او نیز چنین کرد .

رفاعة بن قیس طایفه قیس را به مخالفت با محمد تحریک میکرد . عبدالله بن جدر از طرف پیغمبر مأمور شد سر او را بیاورد و چنین کرد ، بدین ترتیب که نخست در کین او نشست و با تبري وي را از پای در آورد سپس سرش را بریده نزد حضرت آورد .

عمرو بن امیه مأمور قتل ابو سفیان گردید ولی ابو سفیان مطلع شده جان سلامت برد و چون توفیق نیافته بود عمرو در هر گشتن به مدینه قریشی بی گناه و مرد دیگری را کشت .

پس مرد صد و بیست ساله ای بنام ابو علفک یحرم آنکه منگکی گفته و پیغمبر را در شهری عجز کرده بود بدست سالم بن عمیر و به دستور حضرت رسول که فرمودند من بی هذا الحیث کشته شد و در پی آن



حصاء دختر مروان که قتل آن پسر مرد او را به گفتن تا سزائی هر پاره پیغمبر کشانیده بود بقتل رسید .

ابو عزة الجهمي و معاوية بن مغيرة ، که از اسراء پدر بودند ولي امان یافته بودند در مدینه زندگي ميکردند ؛ پس از شکست احد ، معاويه تا پديد شده بود . ابو عزه به عهد گفت ؛ و اقلني ، مرا ببخش يا آزاد کن عهد پيد رنگه به زبير امر کرد گرفتنش را بزند و کساني به دنبال معاوية بن مغيرة فرستاد تا بر او دست یافته به قتلش برسانند و اين دستور نيز اجرا شد .

عبدالله بن ابی از سران خزرج بود که اسلام آورده بود پس از تغيير وضع و مشاهده بسط نفوذ اجتهادي و سياسي پيغمبر سخت نا راحت شده بود تا به حدي که ديگر از خلوص و ايمان نشاني نداشت از اينرو او را در رأس منافقان بشمار ميآوردند . نفاق و دسيسه بود پيغمبر نيز مکشوف شده بود و حتی عمر مصمم بقتل وي بود ولي سعد بن عباده به پيغمبر گفت ؛ و باوي مذا را کن ، خداوند ترا براي ما فرستاد که از شر رياست طلبي او راحت شويم و گرنه بر ايش در صدد تپه مهره و درست کردن تا جبي بوديم .

محمد حسين هیکل در اين باب مینویسد ؛ « روزي حضرت محمد به عمر ميگفت اگر به رأي تو رفتار کرده و عبدالله بن ابی را کشته بودم کساني به خو نخواهي وي بر مي خاستند ولي رفتار او طوري ناپسند شده است که اگر فرمان دم ، همان کسانش او را خواهند کشت و باز در عين باب مینویسد که حق پسر عبدالله بن ابی به پيغمبر گفت اگر ميخواهي پدرم را بکشي خود مرا مأمور کن زيرا اگر ديگران به اين امر قيام کنند من بر حساب رسم و معمول عرب مجبور خواهم شد به خو نخواهي او بر خيزم .

اما سیوطی در شأن نزول آیه ۸۸ سوره نساء : « فَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا اَتَرَبِدُونَ اِنْ تَبَدُّوا مِنْ اَضَلَّ اللَّهُ عَمَّا رَا جِهَةً » که هر باره منافقان دو دسته شده اید آنها مردودند ؟ آیا میخواهید کسی را که خدا گمراه کرده است هدایت کنید؟ مینویسد : مقصود عبدالله بن ابی است که پیغمبر از وی به تنگ آمده فرمود ، کیست که مرا از تنگ وجود شخصی که پیوسته در صدد آزر من است و مخالفان مرا در خانه خویش گرد میآورد نجات دهد؟ ولی میان اوس و خزرج دو دستگی افتاد و همین امر او را از کشتن نجات داد .

گاهی نیز یا از راه خوش خدمتی یا از راه غرض شخصی کسی را می کشند و به حساب اسلام گذاشته میشد چنانکه این امر برای تاجر یهودی که با مسلمانان آمد و شد میکرد و روابط خوبی هم داشت پیش آمد. روزی پیغمبر میفرمود : « بِرِ يَكْ اَنْزِ وَجَالَ يَهُودِ دَسْتِ يَافْتِيْدِ بِكَشِيْدِ ، غِيْبَةُ اِبْنِ مَسُوْدِ اَنْزِ جَا جِسْتِ وَ اِبْنِ سِنِيَّةِ بِئِ كِنَاةِ رَا بِكَشْتِ وَ جِزْ بِرَادِشِ كَسِيْ اَوْ رَا بِرِ اِبْنِ كَارِ عِلَامَتِ نَكْرَدِ . »

هنگام جنگی که میخواستند با رومیان براه اندازند به حضرت خیر رسید که جمعی در خانه شولم یهودی اجتماع میکنند و علیه این جنگ کنکاش دارند . طلحه را با عده ای مأمور کرد ( آنها آن خانه را محاصره کرده آتش زدند. فقط يك نفر توانست فرار کند که او هم پایش شکست ) ( آیه ۸۹ سوره بقره ) راجع به کسانیت که بواسطه گرجایی شدید میخواستند در جنگ شرکت کنند « وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا اِلَى الْحَرَّةِ قُلْ لَرَجِيمٌ اَشَدُّ حَرًّا » گفتند در گرما بجنگ نروید پائینا بگو آتش دوزخ بسی سوزان تر است .

## نبوت و امارت

اگر کسی بخواهد محمد را در کموت نبوت مشاهده کند تا چاره باید به سوره های مکی مخصوصاً بعضی از آنها چون سوره مؤمنون سوره نجم و امثال آن مراجعه کند ، روحانیت مسیح به شکل در خشنالی از آیات آنها ساطع است .

بر عکس اگر بخواهد محمد را بر مسند امارت و ریاست و قائلون گذاری ببیند باید به سوره های مدنی مانند بقره نساء محمد و مخصوصاً سوره قوبه روی آورد .

سه چهار سال پس از هجرت مخصوصاً پس از تصفیه یارب از حدود مدینه و منکوب کردن بنی مطلق آثار امارت هم از احکام هم از رفتار خود محمد ظاهر میشود .

در سیره ابن هشام آمده است عکة دختر عی بن لخطب خواب دید ماه به دامن وی فرود آمده است و خواب خود را برای شوهرش نقل کرد . شوهر در خشم شده چنان سیلی بر صورت او نواخت که برقی از

چشمش جهید و فریاد زد: « تو آرزو داری زن پادشاه حجاز شوی » از قضا پس از فتح خیبر به جمع زنان پیغمبر پیوست .

میگویند هنگامیکه یکی از منصفان یهود بنام عبد الله بن سلام مسلمان شد یهود آن به وی گفتند تو بهتر میدانی که نبوت در بنی اسرائیل است نه در عرب . آقای قلزّه تو پیغمبر نیست بلکه شاه است .

ابو سفیان هنگام اسلام آوردن اجباری به عباس بن عبد المطلب گفت برادر زاده ات کشوری بیگران دارد .

عباس به وی جواب داد این قلمرو نبوت است .

عمر یکی از بزرگترین و برجسته ترین شخصیت های اسلام و مورد اعتماد و احترام پیغمبر بود و همان کسی است که در سالهای اول بعثت پیغمبر آرزو داشت که در جرگه مسلمانان در آید زیرا به قوت سجا با و شجاعت و صراحت موصوف بود . پس از صلح حدیبیه<sup>(۱)</sup> بر آشفت و آن معاهده را شکست و رموانی خواند چه قریش تمام شرایط خود را بر محمد قبولانده بود . عمر در این بعثت مجدی قندی کرد که پیغمبر بر آشفت و باخشم فریاد زد: « نکلتک امک = ما درت به عزایت بنشیند » . و عمر بید رنگی در مقابل خشم پیغمبر دم فرو بست .

این مجدی که صلح حدیبیه را امضاء کرده است آن محمد ده دوازده

(۱) سال ۶ هجری پیغمبر وعده زیادی از مسلمانان بقصد حج را می مکه شدند . فریض که از آن جریان باخبر شد فد مجبزه شده در مقام منع مسلمانان از ورود به مکه بر آمدند . مسلمانان در د فرسخی مکه متوقف مانده مذاکراتی میان آنها و قریش روی داد که منتهی به صلح حدیبیه گردید و بنا بر آن مسلمانان میبایستی آن سال بر گردند رسال بعد بد آنها اجازه زیارت خانه کعبه داده شود .

سال قبل که آرزو می کرد اشخاصی چون عمر و حمزه اسلام آورند نیست. این عهد با نازل کردن سوره فتح « اَلْفَتْحٰنَا لَكَ فَتَحْنَا مَبِیْنَا » عقب نشینی و تسلیم به دستور قریش را پیروزی در خشان می نامد و همه نیز قبول میکنند و حق ابو بکر با وقار و هفتنگی ذاتی خشم و نار ذاتی عمر را فرو مینشانند و او را متقاعد میکنند .

صلح حدیبیه نوعی عقب نشینی بود و از اینرو عمر خشمگین شد ولی در همین حال این صلح تدبیر سیاسی حضرت رسول را نشان میدهد و میتوان گفت از اینرو آنرا پذیرفت که مطمئن نبود در صورت درگیری جنگ قریش محذول و منکوب شوند . در فکر او مسالمت و متارکه بی خطر بهتر از مجادله مشکوک است زیرا اگر در ستیزه جوئی شکست می خوردند ، قریش جبری شده و اعراب نگران از ازدیاد نفوذ وی با آنها عهدست گشته و بعد از آن زخم خورده نیز بدیشان ملحق میشوند و کار عهد و پیمانانش بسختی میگرانید . شاید تمام این ملاحظات خرد مندانه در ذهن شخصی گذشته باشد که دیگر در مقام حادثه جوئی نیست و بلکه در صدد تاسیس دولتی است . او تمام شروط قریشیان را می پذیرد بدین امید که تا سال آینده بر قوت و شرکت او افزوده شود و بی درد سر و بدون خطر شکست حج را برای خود و پیرانش تأمین کند .

شاید اقدام شجاعانه او پس از صلح حدیبیه این نظر و فرض ما را تأیید و تدبیر کشور داری و پیرا مسجل کند . اگر درگیری با قریش امسری مشکوک باشد ، هجوم به خیبر چنین نیست . در جنگ با قریش ممکن است بسیاری از مهاجران بواسطه قرابت با اعراب قریش یا نفوذ قریش در آنها در جنگ تهاون و رزند ولی هجوم به آخرین سنگر یهود چنین نیست خصوصاً که غنایم قراوان نیز به آنها وعده داده شده است .

« لقد رضى الله من المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة ويعلم ما فى قلوبهم .. والايهم فتحاً قريباً . ومغانم كثيرة يأخذونها وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فجعل لكم هذه وكف ايدي الناس عنكم = خداوند راضى است از مؤمناني كه زير درخت با تو پيمان بستند <sup>۱۱</sup> و آنها شايسته يروزى و غنيمت هاي بيشارند و او ( خداوند ) غنيمت هاي بيشاري را به شما وعده ميدهد ( بدین ترتيب پيغمبر داستان حديبيه را حل كرد ) و شما را از شر مردم پناه داد . ( سورة فتح آيه هاي ۱۸ - ۱۹ و ۲۰ ) از اينرو پس از صلح حديبيه بسرعت به مدينه بازگشت و بيش از پانزده روز براي بسيج جنگ خيبر در مدينه ماند زيرامي ترسيد اختلاف نظر مسلمانان در باره صلح حديبيه به مشاجره انجامد . بخصوص كه دست يافتن به غنيمت هاي فراوان خيبر مسلمانان را كاملاً بخود مشغول كرد و اثر نماشات و تسليم در مقابل قريش را از بين برد .

از آيه پا نزده سورة فتح چنين بر مي آيد كه حرص و اميد صدمت يافتن به غنايم خيبر چنان شوق و هيجاني در دل اعراب انداخته بود كه آنهاييكه در مقابل با قريش سستی ورزيده بودند ، اكنون ميخواستند به مجاهدان اسلام در حله به خيبر بپيوندند :

« يقول المخلعون اذا انطلقتم الى مغانم لتأخذوها ذرونا نقيمكم ... = متخلفين خواهند گفت وقتي براي كسب غنايم ميرويد اجازة دهيد ما هم دنبال شما بپايم . »

(۱) قبل از صلح حديبيه كه اجمال جنگ با قريش ميرفت حضرت از پاران خود بيعت گرفت كه در صورت عناد قريش با آنها بجنگند . در تاريخ اسلام آنرا بيعة الرضوان مينامند .

در آیه بعد خداوند به پیغمبر میفرماید : « قل المتخلفین من الاعراب استدعون الی قوم اولی بأس شدید = به این متخلفین ( کسانی که در جنگ با قریش سستی نشان داده بودند ) بگو شما با مردمانی توانا و جنگاور که با باید کشته شوند و با تسلیم گردند مواجه میشوید . اگر اطاعت کنید ( مردانه در جنگ شرکت کنید ) پا داش نیگو خواهید داشت و اگر باز همچون گذشته تهاون و رزید دچار عذاب خواهید شد . »

خیبر مرکب از چند قلعه بود . مسلمانان روز نهمین به دژ سلام بن مشکم حمله بردند و قریب پنجاه تن از آنان کشته شدند تا بر آن دست یافتند . ابو بکر با عده ای به قلعه ناعم هجوم کرد و کاری از پیش نبرد . سپس عمر به آن حمله کرد و شکست خورد تا سر انجام علی بن ابیطالب آنرا گشود . سپس بر قلعه زبیر آب بستند و ساکنین آن برای جنگ بیرون شدند و عاقبت گریختند . چند قلعه دیگر را یکی پس از دیگری گشودند تا رسیدند به دو قلعه سلام و وطیح ، که زنان و کودکان در آن بودند .

تا چار هود ان امان خواستند و پیغمبر رضایت داد که از ریختن خون آنها صرف نظر شود و اراضی و مزارع آنان از آن مسلمانان گردد . نهایت در تصرف هود باشد مشروط بر آنکه نصف عواید را به مسلمانان بدهند .

از جمله غنائمی که نصیب پیغمبر شد صفیه دختر حنی بن اخطب بود ( همان که خواب دید ماهی به دا من وی فرود آمده و از شوهر خود کنانه بن ربیع بخاطر نقل این خواب سیلی خورده بود ) که در مراجعت به مدینه حضرت با وی همسفر شد .

فدک از خیبر درس عبرت گرفته بدون جنگ تسلیم شد و قبول کرد

که نصف دارائی خود را بعنوان خالصه رسول الله تسلیم کند، زیرا غنایم که بدون جنگ بدست میآید از آن رسول الله بود .

همچنین قبایل یهودی « وادی القری » « و نیا » تسلیم شده به دادن جزیه رضایت دادند و بدین طریق پیروزی بر شمال حجاز عهد را مسلم شد .

اینرا نیز باید افزود که در حمله خیبر محمد تدبیر بخرج داده نخست بنی غطفان را که ممکن بود به کمک یهودان خیبر بشتابند و در آن صورت کار مسلمین دشوار شود با خویشتن همراه نکرد و قرار گذاشت نیمی از غنایم خیبر را بد آنها واگذار کند .

\* \* \*

این جریان و حوادث دیگری نشان میدهند که حضرت محمد پس از هجرت به مدینه به وعظ نپرداخته بلکه تدبیر و سیاست بکار بسته است .

در غزوه ها غالباً به اصل غافلگیری و هجوم ناگهانی گرایش داشت و غالباً قبل از اقدام : اشخاصی را به تجسس میگماشت .

قوافل تجارتي قریش بدینگونه مکشوف و مورد تهاجم قرار میگرفت و این اقدام بمنزله تیري بود که در نشان را میزد :

هم ضربه و زبان مالی بر مخالفان بود و هم کسب غنایمی برای دلگرمی موافقان .

در جنگ احد، اگر به استراتژی وی کاملاً عمل کرده بودند و محافظین مرتفعات به طمع غنایم جای خود را ترک نمی کردند و به کسب غنایم نمی پرداختند هرگز آن شکست فاحش متوجه عمار بان اسلام نمیشد .



در جنگ خندق و محاصره مدینه که کار بر مسلمانان دشوار شده بود و خطر پیوستن بنی قریظه به مهاجمان مکه امری ممکن الوقوع بود و هرگاه صورت میسرگرفت مسلمانان بی تردید دچار شکست قطعی شده و به احتمال قوی بکلی کار تباه شده و نهضت محمدی از بین میرفت با تدبیر و سیاست پیغمبر گره کار گشوده شد و به عقب نشینی مکیان انجامید .

محمد در آن واقعه شخصی از بنی غطفان را که پنهانی اسلام آورده بود مأمور تفتین و ایجاد تفاه میان بنی قریظه و اردوی مکیان کرد و چون این شخص ( نعم بن مسعود ) با خود ان دوستی یا برجا و یا فرشیان نیز حسن رابطه داشت و هر دو طرف او را از مخالفان محمد می پنداشتند به پا شیدن تخم تفاه پرداخت و دو طرف را به یکدیگر بدگمان ساخت .

اتفاقاً وزیدن باد تند نیز کمک کرد و محاصره کنندگان را ناراحت ساخت و چون از همکاری بنی قریظه مأیوس شده بودند به مکه برگشتند .

پس از رفع حصار از مدینه و این شدن از خطر قریش حضرت محمد بحاربان مجهز را به سوی کوی بنی قریظه فرستاد . بنی قریظه از یاری ابو سفیان سر باز زده بودند و همین جهت جنگ بسود مسلمانان پایان یافته بود و بد آن مناسبت بایستی مورد رأفت بالا اقل مدارای محمد قرار گیرند ، با این وصف پیغمبر تصمیم به انهدام آنان گرفت زیرا وجود آنها در داخل مدینه پیوسته متضمن خطری بود .

علاوه بر این ، از بین بردن آنها رعب اسلام را در دلها پدید می آورد ، غنای فرارانی نصیب مسلمانان میشد و اوس و خزرج زیر لوای او استوار تر می شدند .

آتش زدن نخلستان بنی النضیر که فی حد ذاته عملی نکوهیده است چون مستلزم برانو در آوردن حریف بود صورت گرفت و به اعتراضات آنها اذیت‌هایی نشد و حتی برای توجیه و تأیید و ترکیب رفتار پیغمبر آبی هم نازل شد.

در سال دهم هجری باموستان بنی ثقیف که در محاصره مسلمانان قرار گرفته بود همین شدت عمل بکار رفت زیرا نخست راه آذوقه را بر آنها بستند، سپس چون در یافتند که محصورین بقدر کافی آذوقه دارند و ممکن است محاصره بطول انجامد و مسلمانان به مقتضای طبع متلون و ناپایدار قومی سخت و ملول شوند حضرت امر به آتش زدن نخلستان آنها کرد.

این موستان منبع در آمدی مهم بود، از اینرو بنی ثقیف کسی را نزد پیغمبر فرستادند که از این عمل محروم دست برداشته نام آن نخلستان را بتصرف در آورد تا از آن مسلمانان باشد.

پیغمبر در همین جنگ و پس از آنکه از محاصره طائف صرف نظر کرد و به مکه برگشت تا غنایمی را که از قبیله هوازن بدست آورده است میان مسلمانان تقسیم کند، برای مالک بن عوف از سران بنی ثقیف پیغام فرستاد که اگر اسلام آورد زن و اطفال او را آزاد خواهد کرد و یکصد شتر به وی خواهد داد. مالک مخفیانه از طائف بیرون شده به حضور پیغمبر رسید و اسلام آورد.

این روایات هم مستند و صحیح است و تمام وقایعی که در صدر اسلام رخ داده است اسناد گویائی است که روحیه مردم و علت گسترش اسلام و پیشرفت کار محمد را نشان میدهد. در سال ۱۰ که فتح مکه و شکست قبیله هوازن روی داد غنایم بسیاری از آنان بدست آمد و هنگام توزیع

غناج چنان حرصی بر مسلمانان مستولی شد که از بلبل و بخشش پیغمبر نسبت به فازه مسلمانان نگران شدند. چه می ترسیدند سهمیه آنها کم شود. زیرا پیغمبر به ابو سفیان و معاویه و حارث بن حارث و حارث بن هشام و سهل بن عمرو و حویطب بن عبد العزی که بعد از فتح مکه از راه اضطراب اسلام آورده بودند به هر یک صد شتر بخشید و به سایر نامداران قریش بقدر شأن آنها عطایاتی داد. این امر ناراضانی شدیدی میان انصار برانگیخت و سعد بن عباده خیر آنرا به پیغمبر رسانید. آنگاه پیغمبر انصار را جمع کرده و بر آنها خطابه مؤثری القا کرد که قوه تدبیر و هوش کشور داری و نیروی رام کردن جماعت در آن محسوس است. و در آخر بیانات خود گفت:

آیا برای شما ای جماعت انصار و یاری کنندگان من، سزا وارتر و شایسته تر نیست که شتر و گوسفند نصیب دیگران شود و شما پیغمبر خدا را همراه ببرید؟ و بدینوسیله آتش حرص به غناج را در آنها فرو نشانند.

آثار تدبیر و سیاست در تمام طول ده سال و اندی که محمد در مدینه بسر برد در رفتار و گفتار او دیده میشود و کتا پهای سیره پر است از حوادثی که شخص نکته یاب دقیق میتواند صد برابر آنچه ما گفتیم استخراج کند.

شان نزول آیات ۱۰۵ و ۱۰۸ سوره نساء طبق تفسیر جلالین اینست که طلحه بن ابیرق زرمی دزدید و نزد یهودی مخفی ساخت. صاحب زره آنرا کشف کرد و طلحه که مظنون بدین کار خلاف بود سوگند خورد که دزدی کار او نبوده و بدینسکار دست زده است. سپس بکتن یهودی را متهم کرد و کسانش را آوردی نزد پیغمبر بردند که او را تبرئه کند (البته بغیال اینکه محمد در مقابل یهودی از لر حایت خواهد کرد) اما آیات مزبور

کاملاً سزاگست که پیشتر چنین نکرده و در این مقام اجراء عدالت را بر جانبداري از ناقص ترجیح داده است .

« انا انزلنا لیک الكتاب بالحق لنحکم بین الناس بما اراد الله ولا تکن للغائبین خصیماً .. » ما قرآن را بر تو نازل کرده‌م که میان مردمان بحق رفتار کرده به سود خیانتکاران رأی ندهی .

نظیر این آیه ، آیهٔ سورهٔ حجرات است که هم سیاست و تدبیر حضرت را نشان میدهد و هم اوضاع اجتماعی و آغاز تعصبات اسلامی را .

« وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان یقت احدهما علی الاخری ، فقاتلوا الی قبیحی حق لقیء الی امر الله فان فانت فاصلحوا بینهما بالعدل = یعنی اگر دو طایفه از مؤمنان به جنگ با یکدیگر برخاستند آنها را با یکدیگر صلح دهید . اگر یکی خواست بر دیگری تجاوز کند بر متجاوز بنازید تا بسوی خدا بگردید . اگر گرانید آنها را آشتی دهید این آیه فی حد ذاته روشن و حکیمانه است .

در تفسیر جلالین ، زیر این آیه حکایتی است که گویا شأن نزول آنرا بیان میکند و ذکر آن از این حیث سودمند است که مبین اوضاع اجتماعی آن عصر است و آغاز تعصب و جانبداری از محمد را نشان میدهد :

« پیشتر بر خری سوار بود و بر عبدالله بن ابی گذشت در همین هنگام الاغ آب انداخت و ابن ابی بینی خود را برای اجتناب از استنشاق گرفت ، ابن رواحه آنجا بود و بیه ابن ابی گفت بخدا قسم بوی شام الاغ پیشتر خوشبو تر از عطریست که تو بخورد زده ای .

بر سر این حرف دو دسته از کسان آنها بیجان یکدیگر افتادند و با هوب و کفش کتک کاری راه افتاد .. « این اوضاع و احوال همه نشان دهندهٔ آن رفتن شأن پیشتر و پدید آمدن رعب او در دلها است . پس از

فتح مکه بجهت بن زهیر بن ابی سلمی به برادرش کعب نوشت که پیغمبر اشخاصی را که در مکه دعوت کرده اند یا آزارش رسانیده اند میکشد و قام شعرا که در این کارها دست داشته اند از مکه گریخته اند. اگر میخواهی سالم بمانی به خود او پناه ببر زیرا کسی را که از گذشت پشیمان شده ولو به کند نمی کشد. و گرنه خودت را نجات ده و در این فواید ظاهر مشو. کعب هم قصیده ای در مدح پیغمبر گفت و اسلام آورد و از مرگ نجات یافت. (این قصیده معروف به برده است زیرا حضرت رده ای خود را بعنوان خلعت بوی داد).

مردم ساده لوح که به آزادی خو گرفته و اهل تشریفات نبودند، در آغاز کار با رهبر خود بدون تکلیف رفتار کرده و جز اطاعت از او امری نخواستند. قرآن تکلیفی برای خود فرض نمی کردند و از اینرو محمد را بسوی چون خود میدانستند، ولی این راه و رسم بدوی قابل دوام نبود. پیروان با بسوی قدری خود را جمع کرده و احترامی را که در خور امیر و رئیس است منظور دارند آیه های ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ سوره حجرات که بنزله اصول تشریفاتی است نازل شده تا حدود رفتار آنها را معین کند.

۱ - یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله = ای گروه مؤمنان در سخن و عمل بر خدا و فرستاده او پیش دست نی نکنید.

بدیهی است کسی نمیتواند بر خداوند در سخن یا کار سبقت جوید. پس در اینجا فقط قصد رسول اوست که نباید پیش از وی اظهار عقیده کنند یا بدون اجازه او بکاری دست یا زند.

۲ - یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض = ای گروه مؤمنان صدای خود را بلند تر

از صدای پیغمبر نکنید و سخنانی که در روابط خود با یکدیگر بی پروا رد و بدل میکنید با پیغمبر بر زبان نرانید .

یعنی مثل عمر که پس از صلح حدیبیه رأی خود را بلند و قاطع در مخالفت با رأی پیغمبر آشکار ساخت سخن نگوئید و بجای گفتن ( یا محمد ) یا رسول الله بگوئید .

۳ - ان الذين يفضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة واجر عظيم = کسانی که در حضور پیغمبر بلند سخن نگویند پرهیز کار و سزاوار عنایت خداوند هستند .

معلوم میشود مراعات ادب در میان اعراب بدین شکل رایج نبوده و در حضور پیغمبر بلند بلند سخن میگفتند و پس از آن گرفتار کار و علو شأن وی مراعات ادب لازم تشخیص داده شده است .

۴ - ان الذين ينادونك من وراء الحجرات اكثرهم لا يعقلون = غالب کسانی که از پشت اتاقهای تو قرا یانك میزنند راه و رسم ادب را نمی دانند .

اعراب می آمدند پشت خانه پیغمبر که مشتمل بر حجره های عدیده زنانش بود فریاد میزدند ( یا محمد ) پیغمبر از اینکار خوش نیامده ولی حمل بر بی شعوری آنها میکند و حق هم با پیغمبر است . اشتباه کردم این سخن خداست خدا نمی خواهد با پیغمبر وی چنین رفتار کنند چه از شأن او کاسته میشود زیرا پیغمبر او موفق شده و دیگر مثل سابق که با یاران خود در کندن خندق و خاک بر داری شرکت میکرد نیست .

۵ - و لو انهم صبروا حتى تخرج اليهم لكان خيرا لهم والله غفور رحيم = اگر آنها صبر میکردند تا تو از خانه در آئی برای خود آنها بهتر بود .

آیه ۱۳ سوره مجادله پیش از همه اینها جنبه تشریفات دارد زیرا به مؤمنان امر شده بود اگر میخواهند با پیغمبر مذاکره ای کنند قبلاً صدقه بدهند :

« اِذَا تَاجَمْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدْتُمْ مَوَاطِنَ يَدَيْكُمْ فَجَاءَكُمْ صَدَقَةٌ = هنگامی که میخواهید با پیغمبر وارد مذاکره ای شوید قبلاً صدقه ای بدهید » .

گویا این کار بر مسلمانان گران آمد و باعث ناخشنودی آنها شد از اینرو با آیه ۱۳ همان سوره این رسم مفسوخ شد .

نظیر این آیات در سوره احزاب نیز آمده است :

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ طَافِرِينَ أَوْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْقَشَرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَعْيِبُ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَعْيِبُ مِنْ الْحَقِّ = ای گروه مؤمنان وارد خانه پیغمبر نشوید مگر با اجازه به خوراک و خود را منتظر طبخ غذا نشان ندهید. پس از آنکه داخل شدید و غذا خوردید، متفرق شوید و در مقام وقت گذراندن بصحبت نباشید . پیغمبر از این عمل قاطعاً راحت میشود ولی شرم میکند بشما بگوید اما خدا از گفتن حق شرم ندارد . ( آیه ۵۳ از سوره احزاب )

این آیه احتیاج به شرح و تفسیر ندارد و خود بیان کننده واقعیات است . اصحاب میخواهند خیلی خودمانی با پیغمبر رفتار کنند ، سر زده وارد خانه اش شوند ، منتظر بمانند تا غذا بر ایشان بیآورند و پس از صرف غذا بنشینند و حرف بزنند . تمام اینها دون شأن پیغمبر است که اکنون رئیس دولت است . میان آنها باید حریمی باشد . خود پیغمبر شرم دارد به آنها بگوید ولی خدا شرم نمیکند و میگوید یا به عبارت دیگر محمد از زبان خدا به آنها آداب معاشرت با رئیس دولت را می آموزد .

دنباله همین آیه به مطلب دیگری اشاره میشود که مؤید این استنباطست :

« وَاِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ اَطْهَرُ لِقَابِكُمْ وَقُلُوبِكُمْ » = اگر از زنان پیغمبر چیز خواستید از پشت پرده بخواهید ، هم برای شما و هم برای آنان این ترتیب به پاکیزگی اخلاق متناسب تر است .

در این باب حدیثی است از عایشه که « با پیغمبر در ظرفی غذا میخوردیم عمر از آنجا گذشت ، پیغمبر او را دعوت به غذا کرد ، در ضمن غذا خوردن انگشت عمر به انگشت من خورد . عمر گفت افسوس اگر به سخن من گوش میکردند چشمی شما را نمی دید ، و پس از آن آیه حجاب نازل شد .

عبد الله بن عباس میگوید عمر به پیغمبر گفت زنان تو چون دیگر زنان نیستند ، آنها را در حجاب کن لذا آیه حجاب نازل شد :

« يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسَنَ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ » = زنان پیغمبر ، چون دیگر زنان نیستید . (سوره احزاب آیه ۴۲)

چرا زنان پیغمبر چون دیگر زنان نیستند؟ برای اینکه محمد در ردیف سایر مردان نیست شأن و مقام او از حیث زن نیز باید محفوظ باشد و زنان وی چون شاهزاده خانمهای مشرق در حجاب بروند و از همین روی در آخر آیه ۵۳ احزاب که قسمتهایی از آن سابقاً گفته آمد میفرماید :

« وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا تَتَّكِفُوا مِنْ زَوَاجِهِ مِنْ بَعْدِهِ اِبْدَاءً » = پیغمبر را نیسازارید و پس از مرگ وی با هیچیک از زنان او ازدواج نکنید . این گناه بزرگی است زیرا محمد در این باب حساس است و حتی پس از مرگ هم چون شاهان بنی اسرائیل کسی حق ندارد با زن او همخواه شود .



آثار این امتیاز و برتری گرفتن از سایر مخلوق در این عبارت قرآن خوب محسوس است و بی اعتنائی و استغنا از آن می تراود:

« قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا وَلَكِنْ قَوْلُوا اسْلُمْنَا وَلَا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ =  
عربها ( پس از فتح مکه ) میگفتند ما ایمان آوردیم بهتر است بگویند ،  
تسلیم شدیم . هیچگاه ایمان بد نشان راه نیافته است . ( آیه ۱۴ حجرات )  
هنگامیکه تازه اسلام آوردند گمان بدین مناسبت که با زور و جنگ  
اسلام نیاورده اند بلکه با طیب خاطر مسلمان شده اند میخواستند مسلمان  
شدن خود را به رخ پیغمبر بکشند و بر وی منت گذارند آیات ۱۷ و ۱۸  
سوره حجرات نازل میشود :

« وَمَنْ يَتَّبِعْ آلَ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَجْعَلْ لِكُلِّ مَنَابِتٍ مِنْهُمْ جَنَّةً مَجْرِيَّةً تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ = ای محمد بر تو منت میگذارند که مسلمان شده  
اند ، به آنها بگو که آنها را بر تو منتی نیست بلکه باید شاکر و بمنون م  
باشند که خداوند آنها را به اسلام هدایت کرده است . »

این لُحْبَةُ خَشَكٍ و بی اعتنائی حضرت محمد کجا و آن خطاب های گرم  
و عتاب آمیز کجا که حضرت محمدت چون ارمیای نبی سوره فجر را در  
حالی که به دیوار کعبه تکیه کرده بود بر آنها میخواند ، پند و اندرز  
بر آنها فرو می ریخت و راه و رسم آدمیت را بد آنها نشان میداد :

« أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِمَادِ أَرْمَ ذَاتَ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ  
و تُمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالرُّوَادِ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْدَادِ الَّذِينَ ظَنُّوا فِي الْبِلَادِ  
فَاكْتَرُوا فِيهَا الْفِسَادَ قَصَبَ عَلَيْهِمُ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبَالِغُ الرِّسَادِ ..  
كَلَّا بَلْ لَآتِكُمُ مِنَ الْبَيْتِ وَاللَّحَاظُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ وَتَاكُلُونَ الثَّرَاتِ أَكْلًا  
لَمَّا وَتَحْمِيلُونَ الْمَالَ حُبًّا حُبًّا = طاعیان و مغروران را فراموش کرده اند  
که چگونه دچار قهر خداوندی شدند ؟

از آنها پند گیرید و راه و رسم انسانیت را بیاموزید . شما به یتیم حرمت نمی گذارید و حقش را پایمال میکنید .

از نعمات خود بر مستمندان و بی‌نویان نمی بخشانید . ارث زنان و صغیران را به عنف میگیرید . آرزویشان شما را کورو حرص مال و جداتان را تا و بلك ساخته اما روز باز پسین در همین شماست .

در یخ که این جمله های متوالی و خوش آهنگ را نمیتوان کلمه به کلمه و جمله به جمله ترجمه کرد .

در مدینه دستور ها جنبه عملی و انتظامی دارد و در مقام لگام زدن به خود کامی و خود رأیی اعراب بی بند و بار است . چنانکه در آیه ۹۶ سوره نساء تصریح شده است :

و یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبیتوا ولا تقولوا لمن انفی الیک السلام لست مؤمناً لبتقون عرض الحیوة الدنیا فمندی الله مقام کثیره کذلک کنتم من قبل فنن الله علیکم فتبیتوا ان الله کان بما تعملون خبیرا = ای مؤمنان هنگامیکه در راه خدا گام بر میدارید ( جهاد ) جستجو کنید ، هشیار باشید و به کسیکه به شما سلام کرد ننگوشید تو مسلمات نیستی . شما برای دست یافتن به دارائی او چنین میکنید در صورتیکه خداوند غنایم بیشماري را برای شما دارد . سابقاً چنین بودید تا خداوند بر شما منت گذاشت . پس قبل از اقدام به هر عملی تحقیق کنید .

این آیه در شان عده ای از یاران پیغمبر نازل شده است که هنگام سفری به شخصی از بنی سلیم بر خوردند که گوسفندان خود را می برد . او بر آنها سلام کرد ( و سلام شمار ملین بود ) آنها گفتند این مرد از لوس سلام کرده است پس او را کشتند و گوسفندانش را بخشیمت بردند .

در سوره حجرات آیه های دیگری هست که آداب زندگانی را یاد میدهد از قبیل آیه ۱۶ که :

« يا ايها الذين آمنوا لا يضر قوم من قوم عسى ان يكونوا خيرا منهم ولا نساء من نساء عسى ان يكن خيرا منهن ولا تلامزوا انفسكم ولا تهاجروا بالالفاظ بش الاسم للفسوق بعد الايمان . »

این آیه در باره دسته ای از بنی قسیم است که فقرای مسلمین ( چون همواره و صیب ) را مسخره و تحقیر میکردند به آنها میگوید :

« ای گروه مؤمنان دسته ای دسته دیگر را استهزا نکنید شاید آنها بهتر از شما باشند . با اشاره و ادا در آوردن ، یکدیگر را تحقیر نکنید و عنوانهای بد و ناخوش به دیگران ندهید : پس از ایمان آوردن و مسلمان شدن نام های زننده و فاسادانه بر دیگران نهدید . »

« ده ها آیه قرآن ، درس آداب سکون و حسن رفتار و اخلاق است و در این حال اوضاع اجتماعی اعراب زمان حضرت رسول را نشان می دهد . »

## زن در اسلام

واستوصوا بالنساء خيراً فانهن عوان  
لا یملکن لأنفسهن شیئاً .

در حجة الوداع ( سال ۶ م هجری ) پیغمبر در باره زنان چنین توصیه کرد که آنها اختیاری از خود ندارند و اسیر مردانند . در باره آنها نیکی کنید .

زن در جامعه عرب قبل از اسلام شخصیت و استقلال نداشت ، جزء ما مالك مرد بشمار میرفت و هر گونه رفتاری با وی عجاز و متداول بود ، هر قدر هم آن رفتار از راه و رسم انسانیت بدور میبود ، زن مثل سایر بزرگواران که میت به وارث او منتقل میشد ، وارث میتواند زن و پسر را بخود اختصاص داده بدون مهریه ، او را تصاحب کند و هر گاه بدین امر رضایت نمی داد او را در قید اسارت خود نگاه میداشت و اجازه ازدواج مجدد بدهد و وی نمیداد تا اینکه حق الارث خود را به مرد وارث ببخشد ، ورنه آنقدر میماند تا بمیرد و دارائی او ارث مرد مالك شود . آیه ۱۸ از سوره نساء برای نسی از این عمل غیر انسانی نازل شده است :

« یا ایها الذین آمنوا لا یحِلْ لکم ان تولوا النساء کرهاً ولا تعاضوهن لتذهبوا بهن ما آتیتموهن الا ان یاتین بفاحشة مبینه وعاشروهن بالمعروف = ای گروه مؤمنان جایز نیست به اجبار واکراه ، ارث زنان را از آن خود سازید یا آنها را در بند و اسارت نگاه دارید تا قسمتی از مهریه خود را به شما واگذارند . با آنها نیک رفتار باشید ، ( هم از حیث گفتگو هم نطفه هم از حیث وظایف زناشویی ) .

عبارت : الرجال قوامون علی النساء ( از آیه ۳۴ سوره نساء ) این اصل را بر قرار میکند که زن و مرد در تمام حقوق مدنی مساوی نیستند ، در همین آیه دلیل تسلط و سیادت بر زن بطور اجمال ذکر شده است :

بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم ، که قسمت اول آن مبهم است زیرا مبهم است : به دلیل اینکه خداوند المراد بشر را غیر مساوی آفریده بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده است .

تفسیر جلالین وجه تفضیل مرد را بر زن عقل و علم و ولایت گفته است .

زخشری و بیضاری و بعضی دیگر آنرا ( وجه امتیاز مرد را بر زن ) مشروح تر بیان کرده میگویند تفوق و امتیازی مرد بر زن مانند تسلط ولایت و حکام است بر رعیت . آفرقت در مقام فلسفه باقی و علت تراشی بر آمده و گفته اند که مردان به خورد و زور و تدبیر آراسته اند ، از اینرو نبوت امامت و ولایت به آنها اختصاص یافته است . ارث بیشتر می برند و شهادت آنها در پیشگاه محکمه های شرعی معتبر تر و دو برابر بر زن است سهم آنها از ارث در برابر زن ، جهاد و نماز جمعه بر آنها تعلق نمیگیرد و حق طلاق نیز با آنها نیست ، اذان ، خطبه ، امامت نماز جماعت ، سوار کاری ، تیر اندازی و شهادت در اجراء حدود شرعی و غیره و غیره همه مخصوص مرد هاست .

چنانکه ملاحظه میکنید استدلال بسیار ضعیف است و غالباً معلول را بجای علت نشانده اند یعنی خیال کرده اند چون بسیاری از کارها را نظامات اجتماعی و عادات و رسوم ، مخصوص مرد ها مقرر کرده است پس زن در مرتبه پائین قرار دارد یعنی استعداد و لیاقت آن کارها را ندارد و از همین جهت شریعت اسلامی تسلط مرد را بر زن مسلم شناخته است در صورتیکه قضیه معکوس آنست .

شرع اسلام چون زن را ضعیف دانسته حق او را در ارث و شهادت نصف مرد قرار داده است نه اینکه چون زن در ارث و شهادت نیمه حق مرد را داراست پس در مرتبه ای پائین تر از مرد قرار میگردد .

این حکم روشن تر از آنست که برای تعلیل آن اندیشه را در آلهنای تار یک بگردانند . در تمام اقوام ابتدائی و از آن وقتی که تاریخ پیاد دارد چون زور و تلاش روزی با مرد بوده است زن در مرتبه دوم قرار گرفته است و بقول فیلسوف آلمانی نیچه بشر شماره دو شده است .

در عرب این اصل یعنی اصل بشر شماره دو بودن زن به شکل وحشیانه تر و رسواتری وجود داشته است و حضرت محمد در ضمن تشریح ها و توصیه های گوناگون از حدت این روش وحشیانه کاسته و برای زن حقوقی قائل شده است که در سوره نساء بسیاری از آنها آمده است .

نه ... نه ... تعلیل مفسرین و فلسفه با فی آنان از لحاظ منطقی عقلی ارزش زیادی ندارد و در حقیقت آنها آنچه را که میان اعراب متداول بوده است تأیید و تثبیت کرده اند و از این بابت بر آنها خیلی ایراد نیست زیرا خواستند جمله « فضلنا بعضهم علی بعض » را توجیه کنند .

در جمله دوم وجه افضل بودن مرد بر زن تصریح شده است که با

موازن عقلی سازگار تر است زیرا میفرماید: «جا انفقوا من اموالهم» یعنی چون مرد متکفل مخارج زن است پس زن متعلقه اوست و باید مطیع اوامر و نواهی او باشد. در این صورت مطابق رأی بیضاری و زحشری و بسیاری از مفسرین، مرد حاکم وزن و هیت است؛ مرد آقا وزن طبع است و از همین رو پشت سر همین جمله قرآن جمله دیگریست که آنرا خوب واضح میکنند:

فالصالحات قانتات حافظات للیب = پس زن شایسته زنی است که مطیع مرد خود بوده در خیت شوهر، خویشی را برای وی نگاهدارد و بعبارت دیگر زبان این معنی را که متعلق به مرد خود هستند فراموش نکنند. در این سوره نساء صکه شارح اسلام حقوق و حدود زن و مرد را معین میکند بخوبی تعدیل عادات جاهلیت و ارفاق به جنس زن نشان داده میشود.

دران اردتم استبدال زوج و آیتم احدامن قنطاراً فلا تاخذنوا منه شیئاً. اناخذونه پتاناً وانا مینا. کیف تاخذونه وقد الفی بضمک الی بعض واخذن منکم میثاقاً غلیظاً = یعنی اگر خواستید زن دیگر بگیرید از کابینی که به زن سابق داده اید چیزی پس نگیرید زیرا با یکدیگر تراضی کردید و روی مهر معین زن و شوهر گشته و از او بهره مند شده اید پس هنگام جدائی نباید کابین داده شده از روی تراضی را پس بگیرید.

از این آیه بخوبی استنباط میشود که مرد عرب وقتی میخواست از زن خود جدا شود کابینی را صکه به وی داده بود پس میگرفت و چنانکه ملاحظه میکنید شریعت اسلامی آنرا نهی میکند.

اما در آخر آیه ۳۴ از سوره نساء مثل ایست که بعضی از عادات دوران جاهلیت را مجوز میکند زیرا به مرد اجازه میدهد زن خود را بزند.

مرد بواسطه قدرت جسمی از دیر باز چنین کرده است حق در قرن بیستم این عمل مخالف جوانمردی و منافی با اصل عدالت جار بست اما آن را جزء شریعت قرار دادن ، زبان طعنه زنان را قدری باز میکند . متمم آیه ۳۱ چنین است :

« وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَ هُنَّ فِعْظُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ . . =  
اگر زن شما در مقام نافرمانی و سرکشی بر آمد نخست او را پند دهید ، اگر براه نیامد از همغوا بگویی محروم سازید و اگر باز تسلیم نشد و اطاعت نکرد او را بزنید .

شرایع هر قومی متناسب با عادات و اخلاق و نحوه زندگی آنها است : زدن زن امری متداول و رایج بود از روایات و سرود در تاریخ قوم عرب و از خود این آیه بخوبی بر میآید که مرد خود را مالک زن فرض کرده است و هر بلایی میخواست بر سرش میآورد .

اسماء دختر ابو بکر که زن چهارم زبیر بن العوام بود ( و زبیر بن عوام یکی از اصحاب خاص پیغمبر و از عشرة مبشره است ) میگوید :

« هر وقت زبیر بر یکی از ما خشمگین میشد با چوب چنان او را میزد که چوب می شکست . »

پس لا اقل این فضل را برای شریعت اسلامی باید قائل شد که نخست موهظه و پس از آن ترك همغوا بگویی را توصیه فرموده و در صورت سودمند واقع نشدن آن دو تعبیر زدن زن را اجازه داده است .

بعضی از مفسران و فقها معتقدند که زدن نباید منتهی به شکستن استخوان شود و گرنه حکم قصاص بر آن وارد میشود .

زنجشیری در تفسیر این آیه می نویسد : « بعضی ها معتقدند مجازات



زن تا شزه به ترتیب نبوده و توسل به هر سه وسیله را مجاز دانسته اند .  
قطماً کسی که از آیه فوق چنین معنی را استنباط کرده است از علماء  
متعصب عرب شبیه احمد بن حنبل یا ابن تیمیه بوده است ولی معنی آیه  
قرآن واضح است و آیه بعدی آنرا بخوبی نشان میدهد .

« وان خفتم شقاق بینہا فابعثوا حکماً من اہلہ و حکماً من اہلہا ان یریدا  
اصلاحاً » = اگر اختلاف میان آنها شدید شد داوری از طرف مرد و داوری  
از طرف زن معین شود که با آنها را صلح دهند و یا از هم تفریق کنند .  
( آیه ۳۵ سوره نساء )

در این سوره تکلیف ارتباطات مرد و زن معین شده است که غالب  
آنها در شریعت یهود هم هست و در میان اعراب دوره جاهلیت نیز معمول  
بوده است . جز آیه ۲۲ که نکاح زن پدر را نهی کرده است و آنرا عمل  
زشت و ناپسند وصف فرموده است و میتوان از آن چنین استنباط کرد که  
در دوران جاهلیت این رسم معمول بوده است به دلیل جمله ( الا ما قد سلف  
از همان آیه ) .

چیزی که در این باب قابل توجه است هر چند تا زگی ندارد آیه ۲۳  
سوره نساء است که از عواج بازن شوهر دار را مطلقاً حرام فرموده است  
مگر اینکه آن زن از راه خرید مملوک شده باشد . یا در نتیجه جنگ  
و اسیر شدن بدست آمده باشد در این صورت چون شیر ما در حلال است  
هر چند شوهر داشته باشد و علت آن روایتی است از ابن سعید که  
میگوید : امراتی از او طامس بدست ما افتاد که شوهر داشتند و چون  
ما کراهت داشتیم با آنها همخوابه شویم از پیغمبر تکلیف پرسیدیم این جمله  
نازل شد : « و المحصنات من النساء إلا ما ملکت ایمانکم .. » پس بر ما  
تصرف آنها حلال شد .

ولی در همین آیه ۲۳ سوره نساء باز دستور است که توجه پیمبر را به حقوق زن و در عین حال به عادت مذموم و متداول آن زمان نشان میدهد چه میفرماید: غیر از آنچه بر شما حرام شده است نمیتوانید با دادن کابین از زنها متمتع شوید بدون اینکه مرتکب زنا شده باشید بشرط اینکه در این تمتع مزد یا اجر آنها را مبنی بر تراضی طرفین بپردازید. و مبتنی بر همین آیه است که تمتع یا ازدواج موقت در شریعت اسلامی مباح شد ولی علماء سنی آنرا جایز نمی دانند زیرا معتقدند جمله «فما استمتعتم به منهن» فالوهم اجورهن... هنگام فتح مکه نازل شده است و مدت آن سه روز معین شده بود و پس از آن ملغی گردید و دلیل آنرا هم این میآورند صفة کله اجورهن (مزد آنها) در این آیه ذکر شده است نه صداق یا مهر. اما شیعه این نوع ازدواج را مباح دانسته اند.

در این باب آیه دیگری هست که آوردن آن ما را به وضع اجتماعی این زمان و بر اینکه امور مالی تا چه حد در روابط مرد و زن ملاحظه شده است واقف میکند.

«اذا جائکم المؤمنات مهاجرات .. فلا ترجهن الی الکفار .. و آلوهم ما انفقوا ولا جناح علیکم ان تنکحوهن اذا آتیتوهن اجورهن ولا تمسکوا بمصم الکوافر واسئلوا ما انفقتم ولیسئلوا ما انفقوا ..» (آیه ۱۰ سوره مجتنه).

میفرماید: «اگر زنی مسلمان شد و مهاجرت کرد دیگر شوهرش بر او حلی ندارد و اگر مطالبه کرد زن خود را زنش را به او ندهید بلکه خرجی را که در باره آن زن کرده است به او بدهید همچنین اگر زن شما بر شرک خود باقی مانده میخواهد سوی مشرکین برگردد، اصراری در